

Islamic Knowledge and Insight

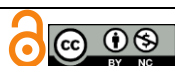
Comparison of the Philosophical Foundations of Education in the Old and New Testaments from the Perspectives of Epistemology and Ontology

1. Alireza Abbasian: Department of Philosophy of Education, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran
2. Mohammad Hajizad*: Department of Educational Sciences, Nek.C., Islamic Azad University, Neka, Iran. (Email: hajizad@iaui.ir)
3. Ahmad Miriyan: Department of Quran and Hadith Sciences, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran

Abstract

This study offers a comparative analysis of the philosophical foundations of education in the Old and New Testaments, focusing on epistemological and ontological dimensions. It explores how these two foundational texts of the Jewish and Christian traditions present distinct yet interconnected frameworks for human formation. Epistemologically, both emphasize divine revelation, reason, and lived experience as primary sources of knowledge; however, the Old Testament defines truth within covenantal law and obedience, while the New Testament introduces Jesus Christ as the living Word, linking knowledge to personal faith and inner transformation. Ontologically, the Old Testament portrays God as a sovereign and just creator and humanity as morally capable yet responsible before divine law, whereas the New Testament reframes God as creator and redeemer and humanity as dependent on grace, called to spiritual renewal and liberating love. These differences shift educational aims from law-centered identity preservation to love-centered moral transformation, social service, and global mission. By highlighting both continuity and discontinuity across the two traditions, the study provides new perspectives for rethinking contemporary philosophy of education and inspires the design of learning systems that integrate moral stability with personal growth, freedom, and compassionate responsibility.

Keywords: *philosophical foundations of education; Old Testament; New Testament; epistemology; ontology; law-centered education; love-centered education*



How to cite: Abbasian, A., Hajizad, M., & Miriyan, A. (2026). Comparison of the Philosophical Foundations of Education in the Old and New Testaments from the Perspectives of Epistemology and Ontology. *Islamic Knowledge and Insight*, 4(2), 1-16.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 29 June 2025

Revise Date: 23 September 2025

Accept Date: 01 October 2025

Initial Publish: 05 October 2025

Final Publish: 23 August 2026

معرفت و بصیرت اسلامی

مقایسه مبانی فلسفی تربیت در عهد قدیم و جدید از دیدگاه معرفت شناسی و هستی شناسی

۱. علیرضا عباسیان: گروه فلسفه تعلیم و تربیت، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران
۲. محمد حاجی زاد*: گروه علوم تربیتی، واحد نکا، دانشگاه آزاد اسلامی، نکا، ایران. (پست الکترونیک: hajizad@iaui.ir)
۳. سید احمد میریان: گروه علوم قرآن و حدیث، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

چکیده

این پژوهش به مقایسه تطبیقی مبانی فلسفی تربیت در عهد قدیم و عهد جدید از منظر معرفت شناسی و هستی شناسی می پردازد و نشان می دهد چگونه دو متن بنیادین سنت یهودی و مسیحی چارچوب های متفاوت اما مرتبطی برای پرورش انسان ارائه می کنند. در بخش معرفت شناسی، هر دو عهد بر وحی الهی، عقل و تجربه زیسته به عنوان منابع اصلی شناخت تأکید دارند؛ با این تفاوت که عهد قدیم معرفت را در بستر شریعت و پابندی به قوانین الهی تعریف می کند، در حالی که عهد جدید با معرفی عیسی مسیح به عنوان کلام زنده، معرفت را به تجربه ایمانی و تحول درونی پیوند می زند. از منظر هستی شناسی، عهد قدیم بر خداوند خالق مقتدر و عدالت محور و انسان دارای فطرت نیکو و مسئولیت اخلاقی تأکید دارد، در حالی که عهد جدید خداوند را خالق و نجات دهنده معرفی کرده و بر نیاز انسان به فیض الهی، آزادی معنوی و تغییر درونی متمرکز می شود. این تفاوت ها موجب دگرگونی اهداف تربیتی از قانون محوری و هویت دینی در عهد قدیم به محبت محوری، خدمت اجتماعی و رسالت جهانی در عهد جدید شده است. مطالعه حاضر ضمن آشکار ساختن پیوستگی ها و گسست های این دو نظام فکری، افقی تازه برای بازاندیشی در فلسفه تعلیم و تربیت معاصر ارائه می کند و می تواند در طراحی نظام های آموزشی مبتنی بر اخلاق، معنویت، آزادی و مسئولیت اجتماعی الهام بخش باشد.

کلیدواژگان: مبانی فلسفی تربیت؛ عهد قدیم؛ عهد جدید؛ معرفت شناسی؛

هستی شناسی؛ قانون محوری؛ محبت محوری

شیوه استناددهی: عباسیان، علیرضا، حاجی زاد، محمد، و میریان، سید احمد. (۱۴۰۵). مقایسه مبانی فلسفی تربیت در عهد قدیم و جدید از دیدگاه معرفت شناسی و هستی شناسی. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۴(۲)، ۱-۱۶.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۸ تیر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ مهر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۹ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۱۳ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ شهریور ۱۴۰۵

مقدمه

پژوهش در زمینه مبانی فلسفی تعلیم و تربیت، همواره در کانون توجه اندیشمندان حوزه علوم انسانی و دینی قرار داشته است. یکی از عرصه‌های کمتر کاویده شده در این زمینه، مطالعه تطبیقی مبانی تربیتی در دو منبع کلیدی و بنیادین یعنی عهد قدیم و عهد جدید است. هر یک از این دو متن مقدس نه تنها در شکل‌دهی سنت‌های دینی یهودیت و مسیحیت تأثیرگذار بوده‌اند، بلکه به عنوان سرچشمه‌های فکری و ارزشی، بنیان‌های تربیتی بسیاری از جوامع را پدید آورده‌اند. با وجود این اهمیت، بررسی عمیق و نظام‌مند مبانی فلسفی تربیت در این دو متن، به‌ویژه از منظر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته و اغلب مطالعات پیشین به بررسی‌های تاریخی یا الهیاتی محدود شده‌اند (Baniasadi & Hasanpoor, 2023). این کاستی سبب شده است که ظرفیت‌های این متون در تبیین فلسفه تعلیم و تربیت و الهام‌بخشی برای رویکردهای نوین آموزشی مغفول بماند.

در بطن هر نظام تربیتی، پاسخ به دو پرسش بنیادین نهفته است: چگونه می‌توان به شناخت درست از حقیقت، انسان و جهان دست یافت و چه درکی از هستی و جایگاه انسان در آن باید مبنای پرورش قرار گیرد. پرسش نخست به حیطه معرفت‌شناسی تعلق دارد و به روش‌ها و منابع کسب معرفت و اعتبار آن‌ها می‌پردازد، در حالی که پرسش دوم از منظر هستی‌شناسی جایگاه خدا، انسان و جهان را بازتعریف می‌کند. در سنت یهودی و مسیحی، پاسخ به این پرسش‌ها از خلال متونی شکل گرفته است که به ترتیب در عهد قدیم و عهد جدید تدوین یافته‌اند (Barton, 2020; Brown, 2015). عهد قدیم معرفتی مبتنی بر وحی الهی، عقل و تجربه انسانی ارائه می‌دهد و انسان را با فطرتی نیکو و مسئولیت‌پذیر معرفی می‌کند (Abbasian et al., 2022; Beheshti, 2024). در مقابل، عهد جدید با تأکید بر تجربه ایمان، محبت و نجات، معنای جدیدی از حقیقت و آزادی انسان در پیوند با رسالت عیسی مسیح ارائه می‌کند (Arthur, 2021; Burger, 2024). این تفاوت‌های بنیادی می‌تواند

الگوهای متفاوتی از تربیت و رشد اخلاقی، اجتماعی و معنوی ارائه دهند.

اهمیت مطالعه تطبیقی این دو متن وقتی بیشتر آشکار می‌شود که به نقش عمیق آن‌ها در الهام‌بخشی به فلسفه تربیت غربی و اسلامی توجه کنیم. بسیاری از اندیشمندان تعلیم و تربیت اسلامی در واکاوی مفاهیم وحی، عقل و تجربه برای طراحی الگوهای تربیتی، به نحوی به میراث یهودی - مسیحی نظر داشته‌اند (Ahangaran, 2022; Ahmadpour et al., 2022). از سوی دیگر، سنت‌های مسیحی در فلسفه تعلیم و تربیت مدرن غرب، پیوند مستقیمی با آموزه‌های عهد جدید درباره آزادی، محبت و خدمت به دیگران دارند (Arthur, 2021). در نتیجه، تحلیل تطبیقی این دو متن می‌تواند چشم‌اندازی عمیق‌تر نسبت به شکل‌گیری مبانی نظری تعلیم و تربیت در ادیان ابراهیمی فراهم آورد و امکان گفتگو و هم‌افزایی میان سنت‌های تربیتی معاصر را گسترش دهد (Mulyatno & Widodo, 2024).

پژوهش‌های موجود در این حوزه بیشتر به یک‌جانبه‌گرایی دچار شده‌اند؛ برخی صرفاً عهد قدیم را به مثابه سندی تاریخی و دینی بررسی کرده‌اند و بیشتر بر ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی آن تکیه داشته‌اند (Barton, 2020; Beheshti, 2024). گروهی دیگر آموزه‌های عهد جدید را با محوریت محبت و ایمان مطالعه کرده‌اند اما کمتر به پیوند آن با مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی پرداخته‌اند (Brown, 2015; Burger, 2024). حتی تحقیقات تطبیقی موجود، بیشتر به سطوح رفتاری و اخلاقی بسنده کرده‌اند و کمتر چارچوبی فلسفی برای مقایسه ارائه داده‌اند (Baniasadi & Hasanpoor, 2023). به عنوان مثال، برخی پژوهش‌ها در ایران بر ارزش‌های اجتماعی مشترک در قرآن و عهدین متمرکز شده‌اند و گرچه زمینه‌ای برای مقایسه فراهم آورده‌اند، اما بحث دقیق معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی را به‌طور منسجم سامان نداده‌اند (Maaref & Shayani, 2015; Rezvani & Erfani, 2018).

از منظر معرفت‌شناسی، عهد قدیم تأکید ویژه‌ای بر وحی الهی و انتقال دانش از طریق پیامبران و سنت خانوادگی دارد (Abbasian et al., 2022). این متن عقل را نیز به عنوان ابزاری برای فهم و تفسیر وحی معتبر می‌شمارد (Beheshti, 2024) و تجربه زیسته را بخشی از فرآیند یادگیری می‌داند (Adibmanesh, 2020). در مقابل، عهد جدید علاوه بر وحی، ایمان شخصی و تجربه رابطه زنده با مسیح را کلیدی برای شناخت حقیقت می‌داند (Burger, 2017; Johnson, 2024). این انتقال از معرفت شریعت‌محور به معرفت مبتنی بر ایمان و محبت، تأثیر ژرفی بر تلقی از تربیت و رشد انسانی داشته است (Arthur, 2021).

در حوزه هستی‌شناسی، عهد قدیم خداوند را خالق مقتدر و انسان را موجودی با فطرت الهی، آزادی و مسئولیت اخلاقی معرفی می‌کند (Azad et al., 2021; Beheshti, 2024). این نگاه، تربیت را فرایندی می‌داند که باید همسو با قوانین الهی و غایت نزدیک شدن به خداوند پیش برود (Ahangaran, 2022). در مقابل، عهد جدید هستی انسان را در پیوند با نجات و رستگاری بازتعریف می‌کند و بر تحول درونی و محبت‌محور تأکید دارد (Burger, 2024; Burns et al., 2023). آزادی در اینجا معنای تازه‌ای می‌یابد؛ آزادی نه فقط در انتخاب اعمال بلکه در رهایی از گناه و حرکت به سوی کمال روحانی (Rutherford, 2021). چنین تفاوت‌هایی بر جهت‌گیری اهداف تربیتی، شیوه‌های آموزش اخلاق و حتی رابطه فرد و جامعه تأثیرگذارند (Mulyatno & Widodo, 2024).

مرور پژوهش‌های داخلی نشان می‌دهد که بخشی از تلاش‌های اخیر در ایران معطوف به بازخوانی مبانی تربیتی عهدین و قرآن بوده است. برای نمونه، کارهای (Abbasian et al., 2022) و (Ahangaran, 2022) کوشیده‌اند تا از دیدگاه اسلامی به تحلیل فلسفی تربیت و مقایسه با آموزه‌های کتاب مقدس بپردازند، اما عمدتاً تمرکز بر قرآن داشته و به تحلیل متوازن عهد قدیم و جدید دست نزده‌اند. همچنین (Ahmadpour et al., 2022) به راهکارهای تربیت دینی از منظر فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی پرداخته است اما

جایگاه آن در مقایسه مستقیم با آموزه‌های کتاب مقدس کمتر پررنگ بوده است. در سطح بین‌المللی نیز پژوهش‌هایی مانند (Burger, 2024) و (Burns et al., 2023) به بازخوانی مسیح‌شناختی و انسان‌شناسی عهد جدید پرداخته‌اند و مطالعات (Barton, 2020) و (Brown, 2015) مرجع جدی در شناخت تاریخی و الهیاتی عهدین محسوب می‌شوند، اما غالباً این مباحث را در پیوند با فلسفه تربیت و مقایسه نظام‌مند ارائه نکرده‌اند.

در این میان، پژوهش‌های تطبیقی که کوشیده‌اند پل ارتباطی میان سنت‌های مختلف ایجاد کنند، گرچه ارزشمند هستند، اما از یک چارچوب تحلیلی جامع بهره‌مند نشده‌اند. برای مثال، برخی تلاش‌ها مانند (Maaref & Shayani, 2015) بیشتر بر ارزش‌های اخلاق اجتماعی تمرکز کرده‌اند و کمتر به بنیان‌های فلسفی پرداخته‌اند. همچنین بررسی‌های نوین در زمینه انسان‌شناسی تربیتی نشان می‌دهد که دیدگاه‌های متفاوت عهد قدیم و جدید درباره ماهیت انسان می‌تواند الهام‌بخش باشد، اما این تفاوت‌ها نیازمند دسته‌بندی دقیق‌تری در سطح فلسفی هستند (Azad et al., 2021; Burns et al., 2023).

افزون بر این، توجه به تحولات معاصر در فلسفه تعلیم و تربیت نشان می‌دهد که نگاه تطبیقی میان سنت‌های دینی می‌تواند به حل چالش‌های امروزی کمک کند. در دورانی که تعلیم و تربیت با بحران معنا و ارزش‌های اخلاقی روبه‌روست، بازخوانی بنیان‌های معرفتی و هستی‌شناختی عهدین می‌تواند امکان بازسازی نظریه‌های تربیتی را فراهم آورد (Mousavizadeh, 2024; Mulyatno & Widodo, 2024). آموزه‌های عهد قدیم در پیوند با عقل و مسئولیت، و پیام عهد جدید در خصوص محبت و رهایی، ظرفیت‌های نظری تازه‌ای برای شکل‌گیری الگوهای انسان‌گرایانه و اخلاق‌محور دارند (Arthur, 2021; Burger, 2024). همچنین این مقایسه می‌تواند در گفت‌وگوی بین‌دینی درباره تربیت اخلاقی و شهروندی جهانی نقشی سازنده ایفا کند (Yusupov et al., 2023).

با توجه به این پیشینه، پژوهش حاضر در پی آن است که شکاف موجود در ادبیات علمی را پر کند و تحلیلی جامع از مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی تربیت در عهد قدیم و عهد جدید ارائه دهد. این تحلیل با رویکردی تطبیقی و فلسفی، تفاوت‌ها و اشتراکات دو متن را آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد چگونه می‌توان از این میراث فکری برای بازاندیشی در فلسفه تعلیم و تربیت امروز بهره برد. هدف این مقاله آن است که چارچوبی نظام‌مند برای شناخت و مقایسه مبانی فلسفی تربیت در دو متن بنیادین ادیان ابراهیمی فراهم آورد و از رهگذر آن، افق‌های تازه‌ای برای طراحی رویکردهای تربیتی معاصر بگشاید.

چارچوب مفهومی و نظری

فلسفه تعلیم و تربیت، دانشی است که در پی پاسخ‌گویی به بنیادین‌ترین پرسش‌ها درباره ماهیت یادگیری، رشد انسان و غایت آموزش است. در قلب این حوزه، دو مفهوم کلیدی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی جایگاه ویژه دارند؛ زیرا بدون تعیین چیستی معرفت و چگونگی دستیابی به آن، و بدون فهم ماهیت انسان و جهان، هر نظام تربیتی فاقد بنیان نظری مستحکم خواهد بود. معرفت‌شناسی در این بافت به معنای بررسی منابع و معیارهای شناخت معتبر است و می‌پرسد که انسان از چه راه‌هایی حقیقت را درمی‌یابد و چه ملاک‌هایی برای صحت دانش وجود دارد (Johnson, 2017). هستی‌شناسی نیز ناظر به تحلیل وجود و سطوح آن است و در تربیت مشخص می‌کند که واقعیت هستی چیست، جایگاه انسان در میان آن چگونه تعریف می‌شود و رابطه او با خدا و جهان چه مفهومی دارد (Rutherford, 2021). این دو حوزه در کنار هم شالوده دیدگاه‌های تربیتی را شکل می‌دهند و بدون آن‌ها بحث از اهداف، محتوای آموزشی و روش‌های پرورش معنای مشخصی نمی‌یابد (Mulyatno & Widodo, 2024).

یکی از نخستین پرسش‌های فلسفه تربیت آن است که منابع معتبر معرفت تربیتی کدام‌اند. در سنت‌های دینی، وحی جایگاهی بنیادین دارد؛ وحی نه تنها دستورالعمل‌های اخلاقی و عبادی ارائه می‌کند

بلکه تصویری از انسان و غایت زندگی او به دست می‌دهد (Beheshti, 2024). در کنار وحی، عقل نیز همواره به عنوان ابزاری برای فهم و تفسیر متون مقدس و برای حل مسائل عملی تعلیم و تربیت مطرح بوده است (Azad et al., 2021). تجربه شخصی و زیسته فردی و جمعی نیز در فرآیند یادگیری و انتقال ارزش‌ها نقشی تعیین‌کننده دارد و بسیاری از آموزه‌های کتاب مقدس با روایت‌گری و بازگویی تجربه‌های قومی، مفاهیم تربیتی را زنده نگه می‌دارند (Abbasian et al., 2022). مشاهده طبیعت و پدیده‌های جهان نیز در این میان نقشی مکمل ایفا می‌کند و در هر دو عهد به عنوان نشانه‌هایی از حقیقت و وسیله‌ای برای پرورش تفکر و حکمت معرفی شده است (Ahangaran, 2022). ترکیب این منابع، چهارچوبی معرفت‌شناختی ایجاد می‌کند که به انسان اجازه می‌دهد هم از طریق وحی و الهام، هم با تعقل و تجربه زیسته و هم با دقت در جهان پیرامون، به ساختار دانش تربیتی دست یابد (Adibmanesh, 2020).

در بخش هستی‌شناسی، فلسفه تعلیم و تربیت به پرسش‌هایی درباره مبدأ و معاد، ماهیت انسان و نسبت او با خدا و جهان پاسخ می‌دهد. در عهد قدیم، خداوند به عنوان خالق مقتدر و صاحب اختیار مطلق جهان معرفی می‌شود و این تصور از خدا، رویکردی قانون‌مدار و وظیفه‌گرا در تربیت ایجاد می‌کند (Barton, 2020). در عین حال انسان در این متن موجودی با فطرت الهی و مسئولیت اخلاقی است که می‌تواند میان خیر و شر انتخاب کند (Beheshti, 2024). این تصویر سبب می‌شود تربیت بر اطاعت از شریعت و عمل صالح برای نزدیکی به خدا استوار شود (Ahmadpour et al., 2022). در عهد جدید، هرچند خداوند همچنان خالق و سرپرست هستی است، اما نگاه نجات‌بخش و محبت‌آمیز او پررنگ‌تر می‌شود و انسان به عنوان موجودی دعوت‌شده به رهایی از گناه و بازگشت به زندگی نو در مسیح ترسیم می‌گردد (Burns et al., 2024; Burger, 2023). این نگرش نوباعث می‌شود تربیت بر عشق، خدمت و تحول درونی مبتنی شود و آزادی نه تنها به معنای انتخاب عمل بلکه به معنای

آزادی روح از بند گناه فهم شود (Arthur, 2021; Rutherford, 2021).

با چنین بستری، اهمیت معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی در تعیین اهداف و روش‌های تعلیم و تربیت آشکار می‌شود. اگر معرفت محصول وحی، عقل و تجربه دانسته شود، آنگاه نظام تربیتی موظف است هم فرصت تأمل عقلانی فراهم آورد و هم دسترسی به متون وحیانی و انتقال تجربه‌های زیسته را ممکن سازد (Abbasian et al., 2022; Ahangaran, 2022). اگر هستی انسان به مثابه موجودی با فطرت الهی و نیازمند هدایت و رهایی تعریف شود، هدف تربیت نه تنها مهارت‌آموزی که رشد اخلاقی و تعالی روحانی خواهد بود (Burger, 2024). بنابراین، هر تغییر در درک معرفت‌شناسی یا هستی‌شناسی می‌تواند کل رویکرد تربیتی یک جامعه را دگرگون کند و این همان نقطه‌ای است که بررسی تطبیقی عهد قدیم و جدید اهمیت می‌یابد.

متون مقدس یهودی و مسیحی از دیرباز نقش محوری در شکل‌دهی به نظام‌های تربیتی این دو سنت داشته‌اند. در سنت یهودی، عهد قدیم نه تنها به عنوان سند دینی بلکه به مثابه کتابی آموزشی تلقی می‌شود. بسیاری از بخش‌های آن از جنس دستورالعمل‌های اخلاقی، قوانین اجتماعی و روایت‌های تاریخی است که نسل‌های بعدی را با ارزش‌ها، وظایف و هویت جمعی آشنا می‌کند (Barton, 2020). خانواده در این نظام نقش مرکزی دارد و والدین مأمور انتقال احکام و آموزه‌های اخلاقی به فرزندان هستند (Abbasian et al., 2022). همچنین حکمت‌نامه‌ها و کتب امثال، ابزاری برای آموزش عقلانیت و رفتار اخلاقی فراهم می‌سازند (Beheshti, 2024). این مجموعه باعث می‌شود تربیت یهودی آمیزه‌ای از فرمان الهی، خرد عملی و تجربه تاریخی باشد (Ahmadpour et al., 2022). در سنت مسیحی، عهد جدید رویکردی متفاوت اما تکمیل‌کننده ارائه می‌کند. تعالیم عیسی مسیح بر محبت، فروتنی، بخشش و خدمت به دیگران تأکید می‌کنند و از طریق مثل‌ها و حکایت‌ها، یادگیری را از سطح قانون به سطح تجربه درونی و معنوی می‌برند (Brown,

2015; Burger, 2024). جامعه مسیحی اولیه با محوریت کلیسا و آموزه‌های رسولان، تربیت را فراتر از محیط خانواده و در سطحی جمعی و مأموریت‌محور تعریف کرد (Arthur, 2021). تجربه ایمان شخصی و رابطه زنده با مسیح به عنوان کانون تربیت معرفی می‌شود و اخلاق مسیحی با محبت بی‌قیدوشرط و همبستگی انسانی عجین می‌گردد (Burns et al., 2023). در نتیجه، کتاب مقدس برای مسیحیان نه فقط کتابی آموزشی بلکه منبعی برای تبدیل وجود و بازآفرینی هویت در پرتو ایمان به مسیح است (Mousavizadeh, 2024).

ارتباط تربیت با وحی و زندگی دینی در هر دو عهد به شیوه‌ای خاص شکل می‌گیرد. در عهد قدیم، وحی از طریق پیامبران و شریعت به نسل‌ها منتقل می‌شود و این امر ساختاری حقوقی - اخلاقی برای تربیت پدید می‌آورد (Ahangaran, 2022; Beheshti, 2024). عمل به تورات و رعایت احکام مذهبی بخش جدایی‌ناپذیر فرآیند پرورش است و فرد با پیروی از این احکام، هویت خود را در برابر خدا و جامعه تثبیت می‌کند (Azad et al., 2021). در مقابل، عهد جدید وحی را نه صرفاً مجموعه‌ای از قوانین بلکه تجربه حضور خدا در مسیح می‌بیند و تربیت را فرایندی برای ورود به زندگی جدید و تحقق محبت الهی می‌داند (Arthur, 2021; Burger, 2024). این تفاوت، تغییر قابل توجهی در رویکرد تربیتی ایجاد می‌کند؛ از تمرکز بر انطباق بیرونی با شریعت به سوی تغییر درونی و آزادی معنوی.

از منظر اخلاق نیز پیوند عمیقی میان وحی و تربیت دیده می‌شود. در هر دو عهد، اخلاق ریشه در شناخت خداوند دارد، اما سبک ارائه متفاوت است. در عهد قدیم اخلاق عمدتاً بر اجرای عدالت، پرهیز از ظلم و رعایت حقوق دیگران استوار است (Beheshti, 2024). در عهد جدید، این اصول حفظ می‌شود اما در قالب عشقی جامع و بخشنده و دعوت به دوستی حتی با دشمنان بازتفسیر می‌گردد (Burger, 2024). چنین دگرگونی‌ای بر شیوه‌های پرورش شخصیت و تربیت اخلاقی تأثیر مستقیم دارد و باعث می‌شود

نظام‌های تربیتی مسیحی به توسعه فضایل درونی بیش از پابندی صرف به قواعد بیرونی توجه کنند (Arthur, 2021).

نگاه معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی به کتاب مقدس نه تنها گذشته را روشن می‌کند بلکه می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای تربیت معاصر بگشاید. هنگامی که متون مقدس به عنوان منبعی چندلایه شامل وحی، عقل، تجربه و مشاهده تفسیر شوند، می‌توان از آن‌ها برای ایجاد برنامه‌های آموزشی متوازن که هم عقلانی و هم معنوی باشند بهره گرفت (Adiyono et al., 2024; Mulyatno & Widodo, 2024). همچنین بازخوانی هستی‌شناختی انسان در این متون -از فطرت و مسئولیت‌پذیری تا دعوت به رهایی و عشق- امکان طراحی الگوهای تربیتی را فراهم می‌کند که هم به آزادی درونی و هم به مسئولیت اجتماعی می‌پردازند (Burns et al., 2023; Yusupov et al., 2023). چنین رویکردی می‌تواند به پاسخگویی بهتر به چالش‌های اخلاقی و معنوی دنیای امروز کمک کند و زمینه‌ای برای گفت‌وگوی بین‌فرهنگی و بین‌دینی در حوزه تعلیم و تربیت فراهم سازد (Mousavizadeh, 2024).

بنابراین چارچوب مفهومی این مقاله بر پیوند دو محور اصلی استوار است: نخست، تحلیل عمیق معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی به عنوان شالوده فلسفه تعلیم و تربیت؛ دوم، بازشناسی جایگاه عهد قدیم و جدید در ارائه الگوهای تربیتی که بر وحی، عقل، تجربه و مشاهده بنا شده و در پیوند با مفاهیم کلیدی چون محبت، عدالت، آزادی و مسئولیت بازتعریف می‌شوند. این رویکرد اجازه می‌دهد تا مطالعه تطبیقی نه فقط به جمع‌آوری مشابها و تفاوت‌های ظاهری پردازد بلکه بتواند چارچوبی نظری برای گفت‌وگو و نوآوری در تربیت معاصر فراهم آورد.

مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه تربیت در عهد قدیم

بخش بزرگی از میراث فکری و تربیتی یهودیت در عهد قدیم ریشه دارد و در طول تاریخ الهام‌بخش بسیاری از مکاتب تربیتی بوده است. این متن مقدس نه تنها مجموعه‌ای از احکام و روایت‌هاست بلکه بنیانی فلسفی برای شناخت، انسان و جهان فراهم می‌کند. در تحلیل

فلسفی عهد قدیم، می‌توان دو محور اساسی را بازشناخت: مبانی معرفت‌شناسی که به منابع و شیوه‌های دستیابی به حقیقت و تعلیم می‌پردازد، و مبانی هستی‌شناسی که به درک از خدا، انسان، جهان و غایت زندگی مربوط است. شناخت این دو محور برای تبیین اهداف، روش‌ها و محتوای تعلیم و تربیت اهمیت بنیادین دارد و امکان می‌دهد رویکردهای تربیتی معاصر از این منبع غنی بهره گیرند.

در محور معرفت‌شناسی، وحی الهی مهم‌ترین و نخستین منبع شناخت به شمار می‌آید. عهد قدیم سراسر بر تجربه دریافت وحی از طریق پیامبران استوار است و آموزه‌های تربیتی آن در قالب فرمان‌های مستقیم الهی، نصایح حکیمانه و روایات تاریخی ارائه می‌شود (Beheshti, 2024). وحی در این سنت نه تنها انتقال‌دهنده قوانین اخلاقی و عبادی است بلکه جهان‌بینی کلی درباره زندگی و غایت انسان را نیز به مخاطب می‌آموزد (Abbasian et al., 2022). این نگاه، تربیت را از سطح تجربه انسانی فراتر می‌برد و آن را در پیوند با اراده و هدایت الهی معنا می‌کند (Ahangaran, 2022). به عنوان نمونه، تورات در عین ارائه احکام شریعت، بارها تأکید می‌کند که آموزش فرزندان درباره کارهای خداوند و تاریخ قوم اسرائیل وظیفه والدین است تا نسل‌های بعدی با آگاهی دینی و اخلاقی پرورش یابند (Ahmadpour et al., 2022). چنین ساختاری وحی را از یک پیام ایستا به فرآیندی پویا در خانواده و جامعه بدل می‌سازد.

در کنار وحی، تجربه فردی و جمعی نقش مهمی در انتقال معرفت و تربیت دارد. روایت خروج از مصر، سرگذشت انبیا و ماجراهای قومی اسرائیل در عهد قدیم، ابزارهایی آموزشی هستند که از طریق داستان‌پردازی و تجربه مشترک، ارزش‌های اخلاقی و هویت دینی را منتقل می‌کنند (Barton, 2020). تجربه جمعی قوم اسرائیل در مواجهه با دشواری‌ها و نجات‌های الهی نه تنها سبب تقویت ایمان می‌شود بلکه الگویی برای یادگیری میان‌نسلی فراهم می‌آورد (Beheshti, 2024). در همین راستا، کتاب تثنیه والدین را به یادآوری وقایع الهی و آموزش آنها به فرزندان فرا می‌خواند تا حافظه

جمعی تبدیل به سرمایه‌ای معرفتی و اخلاقی گردد (Abbasian et al., 2022). این امر نشان می‌دهد که عهد قدیم تربیت را محدود به انتقال دستورالعمل‌ها نمی‌بیند بلکه بر شکل‌گیری هویت دینی از رهگذر تجربه تاریخی و مشارکت اجتماعی تأکید دارد.

یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های معرفت‌شناسی در عهد قدیم جایگاه عقل و حکمت است. گرچه وحی محوریت دارد، اما متون حکمت همچون «امثال سلیمان» و «جامعه» بر نقش عقل در انتخاب زندگی درست و اخلاقی تأکید می‌کنند (Adibmanesh, 2020). در این متون، حکمت به منزله شناخت عمیق از خدا و نظم آفرینش تعریف می‌شود و انسان خردمند کسی است که قوانین الهی را می‌شناسد و در زندگی به کار می‌گیرد (Beheshti, 2024). این عقلانیت با ایمان در تعارض نیست بلکه تکمیل‌کننده آن است و نشان می‌دهد تربیت یهودی صرفاً بر تبعیت کورکورانه استوار نیست بلکه تفکر، تأمل و تصمیم‌گیری اخلاقی را تشویق می‌کند (Azad et al., 2021). چنین نگرشی راه را برای تربیت انسان مسئول، خردورز و در عین حال وفادار به وحی هموار می‌سازد.

مشاهده و تجربه عینی طبیعت نیز بخشی از فرایند معرفت در عهد قدیم است. بسیاری از مزامیر و کتاب‌های حکمت از عظمت خلقت و نشانه‌های الهی در طبیعت سخن می‌گویند و انسان را به تفکر درباره آفرینش فرامی‌خوانند (Barton, 2020). این نگاه، مشاهده جهان و رخدادهای طبیعی را راهی برای رسیدن به درک عمیق‌تر از قدرت و حکمت خدا می‌داند (Ahangaran, 2022). برای نمونه، مزامیر بارها بر آسمان‌ها و زمین به عنوان گواهی بر جلال خدا تأکید می‌کنند و این نوع تأمل طبیعت‌گرا به تربیت حس شکرگزاری، تواضع و مسئولیت نسبت به جهان کمک می‌کند (Beheshti, 2024).

همچنین تاریخ قوم بنی‌اسرائیل خود به مثابه یک آزمایشگاه معرفتی تلقی می‌شود که در آن ایمان، خطا، بازگشت و رستگاری تجربه شده و به نسل‌های بعدی منتقل می‌گردد (Abbasian et al., 2022). در کنار این عناصر، مفهوم حقیقت مطلق و اخلاقی در عهد قدیم نقشی کلیدی دارد. حقیقت در این متن به اراده الهی پیوند خورده و

معیار اخلاقی و تربیتی از آن مشتق می‌شود (Beheshti, 2024). شریعت موسی نمونه‌ای روشن است که حقیقت را به صورت قوانین عملی برای زندگی فردی و اجتماعی تبیین می‌کند و اطاعت از این قوانین را نشانه وفاداری به خدا و رشد معنوی می‌داند (Ahmadpour et al., 2022). این رویکرد، نظامی اخلاقی مبتنی بر عدالت، صداقت و پرهیز از ظلم ایجاد می‌کند که بخش جدایی‌ناپذیر از فرآیند تربیت است (Baniasadi & Hasanpoor, 2023). در نتیجه، تربیت در عهد قدیم نه تنها به انتقال مهارت یا دانش محدود نیست بلکه هدف اصلی آن هماهنگی زندگی انسان با حقیقت الهی و تحقق عدالت و تقوا در زندگی فردی و جمعی است.

در محور هستی‌شناسی، عهد قدیم خداوند را خالق مطلق و نگهدارنده جهان معرفی می‌کند؛ تصویری که بنیادین‌ترین لایه‌های فلسفه تربیت را شکل می‌دهد. خدا در این متن نه تنها آغازگر آفرینش است بلکه تاریخ و سرنوشت انسان را هدایت می‌کند (Barton, 2020). این نگاه سبب می‌شود تربیت بر پیوند میان انسان و خدا و پذیرش حاکمیت الهی متمرکز گردد (Beheshti, 2024). پرورش دینی در این چارچوب به معنای آموزش زندگی بر اساس اراده الهی است و هرگونه تعلیم بدون توجه به خواست خداوند ناقص تلقی می‌شود (Ahangaran, 2022).

انسان در عهد قدیم دارای کرامت ذاتی و فطرتی الهی است. آیه «و خدا انسان را به صورت خود آفرید» بیانگر جایگاه ممتاز انسان و ظرفیت او برای شناخت و انتخاب است (Beheshti, 2024). این کرامت با مسئولیت اخلاقی همراه است و انسان را موجودی آزاد اما پاسخگو در برابر اعمالش معرفی می‌کند (Azad et al., 2021). چنین تصویری مستقیماً بر اهداف تربیتی تأثیر می‌گذارد و بر پرورش اراده، تقویت انتخاب آگاهانه و پذیرش مسئولیت شخصی تأکید می‌کند (Abbasian et al., 2022). بر این اساس، آموزش در عهد قدیم نه تنها انتقال معرفت بلکه تربیت شخصیت اخلاقی و ایجاد حس تعهد نسبت به خدا و دیگران است.

ساختار دوگانه جسم و روح و پیامدهای تربیتی آن نیز در عهد قدیم برجسته است. هرچند جسم به عنوان بخشی از آفرینش الهی محترم شمرده می‌شود، اما روح بعد عالی و پایدار وجود انسان است (Burns et al., 2023). این تمایز سبب می‌شود تربیت علاوه بر آموزش مهارت‌های عملی، به پرورش روحانی و تهذیب نفس بپردازد و انسان را برای ارتباط با خدا و دستیابی به حیات ابدی آماده کند (Rutherford, 2021). چنین دیدگاهی در بسیاری از مزامیر و نوشته‌های حکمت بازتاب یافته که بر پاکی قلب و اصلاح درون تأکید دارند (Beheshti, 2024).

جامعه و قانون در سازماندهی تربیت اخلاقی نقشی محوری دارند. عهد قدیم تربیت را نه فعالیتی فردی بلکه فرآیندی جمعی و مبتنی بر هویت قومی می‌داند (Abbasian et al., 2022). شریعت موسی به عنوان مجموعه‌ای از قوانین دینی و اجتماعی، ساختاری برای عدالت، صلح و مسئولیت جمعی فراهم می‌کند (Ahmadpour et al., 2022). نهاد خانواده، کاهنان و بزرگان قوم به عنوان واسطه‌های تربیتی عمل می‌کنند و حفظ انسجام اجتماعی را هدف می‌گیرند (Beheshti, 2024). این نگاه جمع‌محور، آموزش را ابزاری برای استمرار هویت فرهنگی و دینی می‌داند و از فرد می‌خواهد در برابر اجتماع و تاریخ قوم خود احساس وظیفه کند (Baniasadi & Hasanpoor, 2023).

بر این اساس، مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی عهد قدیم چهارچوبی یکپارچه برای تعلیم و تربیت می‌سازد که هم بر هدایت الهی و وحی تکیه دارد و هم بر عقلانیت، تجربه و تاریخ تأکید می‌کند. از سوی دیگر، با ارائه تصویری از خداوند مقتدر و مهربان، انسانی شریف و آزاد و جامعه‌ای قانون‌مدار، راهبردهایی روشن برای پرورش نسل‌های آینده عرضه می‌کند. این ساختار فلسفی زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا تربیت نه صرفاً فرآیند یادگیری مهارت‌ها بلکه حرکتی در جهت پیوند با حقیقت، تقویت هویت جمعی و ارتقای معنویت باشد.

مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه تربیت در عهد جدید

عهد جدید به عنوان متنی بنیادین برای سنت مسیحی، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی تربیت داشته است. این متن نه تنها روایت زندگی و تعلیم عیسی مسیح را بازتاب می‌دهد بلکه جهان‌بینی ویژه‌ای درباره حقیقت، انسان و غایت حیات انسانی ارائه می‌کند. در این چشم‌انداز، تعلیم و تربیت مسیحی نه بر صرف انتقال قوانین و احکام بلکه بر تحول درونی، تجربه ایمان و تحقق محبت الهی متمرکز است (Burger, 2024). بازخوانی عهد جدید در پرتو فلسفه تعلیم و تربیت نشان می‌دهد که چگونه مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی آن می‌توانند الگویی برای پرورش انسان در ابعاد اخلاقی، اجتماعی و معنوی باشند.

در حوزه معرفت‌شناسی، عیسی مسیح به عنوان کلام زنده خدا و منبع اصلی معرفت معرفی می‌شود. انجیل یوحنا او را «لوگوس» یا «کلمه» می‌نامد که هم‌زمان خالق و مفسر حقیقت است (Brown, 2015). این نگاه سبب می‌شود که شناخت حقیقی نه صرفاً از طریق متون یا شریعت بلکه از طریق رابطه مستقیم با شخص مسیح حاصل شود (Arthur, 2021). در این چارچوب، معرفت نه محصول مجموعه‌ای از احکام خشک بلکه تجربه‌ای زنده و پویا است که در زندگی با مسیح تبلور می‌یابد (Burger, 2024). بدین ترتیب، تربیت مسیحی بر محوریت مسیح به عنوان تجسم حقیقت و معیار شناخت سامان می‌گیرد.

تجربه ایمان و ارتباط شخصی با مسیح یکی از بنیادی‌ترین ارکان معرفت در عهد جدید است. پولس رسول بارها تأکید می‌کند که ایمان، دریچه‌ای برای شناخت حقیقت است و بدون آن، دسترسی به معنای واقعی زندگی ممکن نیست (Burns et al., 2023). این تجربه، صرفاً یک باور ذهنی نیست بلکه رابطه‌ای عمیق و وجودی با خداوند در مسیح است که در عمل روزانه و سبک زندگی فردی و اجتماعی بروز می‌یابد (Arthur, 2021). چنین نگاهی به ایمان، تربیت را به فرآیندی درونی و تحول‌محور بدل می‌کند که هدف آن نه فقط آموختن اطلاعات بلکه دگرگونی شخصیت و پرورش روحانی است (Mousavizadeh, 2024). به همین دلیل، در

مسیحیت نخستین، تعلیم و تربیت به معنای دعوت به تجربه ایمان شخصی و مشارکت در جامعه ایمانی بود (Baniasadi & Hasanpoor, 2023).

با وجود جایگاه مرکزی ایمان، عقل و حکمت نیز در آموزه‌های رسولان نقش انکارناپذیری دارند. عهد جدید بارها مؤمنان را به تعقل، تفکر و آزمودن ارواح دعوت می‌کند (Johnson, 2017). پولس در رساله‌های خود استفاده از عقل سلیم و حکمت روحانی را برای تشخیص اراده خدا ضروری می‌داند (Brown, 2015). این نشان می‌دهد که عقل در مسیحیت نه در تعارض با ایمان بلکه در خدمت آن قرار دارد (Arthur, 2021). در نتیجه، معرفت‌شناسی عهد جدید بر ترکیبی از ایمان و عقل استوار است که هر دو برای پرورش انسان کامل ضروری‌اند (Burns et al., 2023). از این منظر، تربیت مسیحی فرد را به تعادل میان تجربه ایمان و بهره‌گیری از عقلانیت فرامی‌خواند تا زندگی او بر اساس حکمت الهی سامان یابد (Beheshti, 2024).

یکی از شیوه‌های مهم تعلیم در عهد جدید مشاهده زندگی عیسی مسیح و الگوگیری از اعمال، تمثیل‌ها و معجزات اوست. مسیح آموزه‌های خود را نه تنها با سخنرانی بلکه با زیستن حقیقت ارائه داد و شاگردانش از طریق همراهی با او و دیدن اعمالش تربیت شدند (Brown, 2015). استفاده گسترده از تمثیل‌ها در انجیل‌ها نشان می‌دهد که روش تعلیم او بر ارتباط نزدیک با تجربه‌های روزمره مردم استوار بود و از داستان‌ها به عنوان ابزاری برای انتقال مفاهیم عمیق اخلاقی و الهی بهره می‌برد (Burger, 2024). همچنین معجزات او، علاوه بر نمایش قدرت الهی، نقش آموزشی داشتند و به شاگردان و مردم نشان می‌دادند که ایمان می‌تواند واقعیت زندگی را دگرگون کند (Arthur, 2021). این روش‌ها تربیتی را ایجاد می‌کرد که نه بر تجرید و نظریه‌پردازی بلکه بر تجربه زیسته و مشاهده عینی متکی بود (Mulyatno & Widodo, 2024).

در عهد جدید، حقیقت مطلق با محبت و بخشش گره خورده است. عیسی مسیح حقیقت را نه مجموعه‌ای از احکام بلکه حضور و

رابطه‌ای زنده با خدا معرفی می‌کند که در محبت تجلی می‌یابد (Burger, 2024). در انجیل‌ها تأکید می‌شود که بزرگ‌ترین فرمان، محبت به خدا و همسایه است (Brown, 2015). بدین ترتیب، اخلاق مسیحی بر بنیان محبت بی‌قید و شرط و بخشش حتی نسبت به دشمنان استوار می‌شود (Arthur, 2021). این حقیقت اخلاقی مطلق، تربیت را به فرآیندی برای پرورش قلب بخشنده، مهربان و عادل تبدیل می‌کند که می‌تواند جامعه‌ای مبتنی بر صلح و همزیستی ایجاد نماید (Baniasadi & Hasanpoor, 2023). در محور هستی‌شناسی، عهد جدید خداوند را نه تنها به عنوان خالق بلکه به عنوان نجات‌دهنده معرفی می‌کند. این تصویر تفاوتی اساسی با عهد قدیم دارد؛ در حالی که در عهد قدیم تأکید بر قدرت و حاکمیت خداوند به عنوان خالق است، در عهد جدید محبت نجات‌بخش او از طریق مسیح محوریت دارد (Burger, 2024). این نگاه الهیاتی بر تربیت تأثیر عمیقی می‌گذارد؛ زیرا تعلیم دیگر تنها بر اطاعت از قوانین متمرکز نیست بلکه بر تجربه رهایی از گناه و ورود به زندگی نو استوار است (Burns et al., 2023). خداوند به عنوان نجات‌دهنده، انسان را به مشارکت در حیات الهی دعوت می‌کند و تربیت را فرآیندی برای تحقق این دعوت می‌سازد (Arthur, 2021).

مفهوم آزادی و انتخاب نیز در عهد جدید جایگاه ویژه‌ای دارد. انسان آزاد است تا حقیقت را بپذیرد یا رد کند، اما آزادی حقیقی زمانی محقق می‌شود که فرد در پیروی از مسیح و حقیقت قدم بردارد (Rutherford, 2021). پولس آزادی را نه مجوز گناه بلکه فرصتی برای خدمت و محبت می‌داند (Brown, 2015). این نگرش باعث می‌شود تربیت مسیحی به پرورش اراده و انتخاب آگاهانه اهمیت دهد و افراد را برای مسئولیت‌پذیری در برابر خدا و دیگران آماده سازد (Beheshti, 2024). آزادی در این معنا، هم بُعد فردی دارد و هم بُعد اجتماعی؛ زیرا مؤمنان موظف‌اند از آزادی خود برای خدمت به جامعه بهره بگیرند (Mousavizadeh, 2024).

یکی دیگر از عناصر بنیادین هستی‌شناسی عهد جدید، تأکید بر تغییر، توبه و نوآوری در زندگی است. مفهوم «تولد دوباره» به معنای ورود به حیات تازه و رها شدن از گذشته گناه‌آلود، از آموزه‌های اصلی مسیحیت است (Burger, 2024). این نگاه، تربیت را فرآیندی دائمی از بازآفرینی و اصلاح درونی می‌داند (Arthur, 2021). دعوت به توبه و بازگشت به خداوند در سراسر عهد جدید دیده می‌شود و نشان می‌دهد که هر انسان می‌تواند مسیر زندگی خود را تغییر دهد و به سوی کمال روحانی حرکت کند (Burns et al., 2023). چنین نگاهی تربیت را پویا و بازاندیشانه می‌سازد و نوآوری و خلاقیت را بخشی از سلوک ایمانی معرفی می‌کند (Mulyatno & Widodo, 2024).

خدمت، محبت و عدالت اجتماعی نیز به عنوان غایات تربیتی در عهد جدید مطرح می‌شوند. آموزه‌های مسیح همواره بر اهمیت خدمت به دیگران و حمایت از نیازمندان تأکید دارند (Baniasadi & Hasanpoor, 2023). عدالت اجتماعی در قالب دعوت به بخشش، تقسیم عادلانه منابع و توجه به محرومان نمود پیدا می‌کند (Brown, 2015). محبت به عنوان اصل محوری، همه ابعاد تربیت را در بر می‌گیرد و فرد را به انسانی مسئول، نوع‌دوست و جامعه‌محور بدل می‌کند (Arthur, 2021). در واقع، غایت تربیت در عهد جدید ساخت جامعه‌ای مبتنی بر محبت، عدالت و خدمت متقابل است که در آن ارزش‌های الهی متجلی می‌شوند (Burger, 2024). چنین الگویی می‌تواند الهام‌بخش نظام‌های تربیتی معاصر باشد که در پی پرورش انسان‌هایی اخلاقی، آزاد و مسئول در برابر جامعه و جهان هستند (Mousavizadeh, 2024; Yusupov et al., 2023).

با این تحلیل روشن می‌شود که مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی عهد جدید چارچوبی جامع برای تعلیم و تربیت مسیحی فراهم می‌آورند. از یک‌سو، معرفت از طریق مسیح به عنوان کلام زنده، ایمان شخصی، عقلانیت و تجربه زیسته حاصل می‌شود و از سوی دیگر، هستی‌شناسی عهد جدید بر خداوند نجات‌دهنده، آزادی

آگاهانه، تغییر درونی و خدمت اجتماعی تأکید دارد. این بنیان‌ها تربیت را به فرآیندی عمیقاً معنوی و تحول‌محور بدل می‌سازند که هدف آن پرورش انسان کامل در ابعاد فردی و اجتماعی است. پژوهش حاضر بر این اساس در پی آن است که این مبانی را با عهد قدیم مقایسه کند و تفاوت‌ها و اشتراکات آنها را برای بازاندیشی در فلسفه تعلیم و تربیت معاصر به کار گیرد.

تحلیل و بررسی تطبیقی

مقایسه تطبیقی مبانی فلسفی تربیت در عهد قدیم و عهد جدید نشان می‌دهد که هر دو متن مقدس ضمن داشتن ریشه‌های مشترک در وحی الهی، عقل و تجربه انسانی، مسیرهای متفاوتی را برای شکل‌گیری معرفت و غایات تربیتی ترسیم می‌کنند. این بررسی کمک می‌کند تا ظرفیت‌های مشترک دو سنت ابراهیمی در پرورش انسان اخلاقی و معنوی آشکار شود و در عین حال، تفاوت‌های رویکردی آنها در تبیین حقیقت و راهبردهای تربیتی بهتر درک گردد (Baniasadi & Hasanpoor, 2023).

از منظر معرفت‌شناسی، یکی از شباهت‌های برجسته هر دو عهد اتکا به وحی الهی به عنوان سرچشمه نخستین دانش و هدایت است. در عهد قدیم، وحی از طریق تورات و پیامبران به قوم بنی‌اسرائیل منتقل شد و چارچوبی عینی برای زندگی دینی و اخلاقی فراهم آورد (Barton, 2020). همین اصل در عهد جدید ادامه می‌یابد، اما در قالبی نوین؛ مسیح به عنوان «کلام زنده خدا» نه صرفاً ناقل پیام، بلکه خود حقیقت متجسد است (Brown, 2015; Burger, 2024). این تحول، نشان می‌دهد که در مسیحیت، معرفت نه فقط دریافت متن وحی بلکه تجربه شخصی ارتباط با مسیح به عنوان منبع حقیقت است (Arthur, 2021). با این حال، در هر دو سنت وحی الهی ستون خیمه تربیت است و بنیان فهم از خدا و انسان را شکل می‌دهد (Beheshti, 2024).

عقل و حکمت نیز در هر دو متن نقشی محوری دارد، هرچند صورت‌بندی آن متفاوت است. عهد قدیم به ویژه در کتاب‌های حکمت مانند امثال سلیمان، عقل را موهبتی الهی برای تشخیص راه

پیروی از محبت الهی آشکار می‌شود (Brown, 2015; Burger, 2024). این تغییر نگرش معرفت‌شناختی، تربیت را از ساختاری قانون‌محور به الگویی مبتنی بر محبت و ارتباط شخصی با خداوند سوق می‌دهد (Arthur, 2021).

مفهوم حقیقت و راه‌های دستیابی به آن نیز دگرگونی اساسی یافته است. در عهد قدیم، حقیقت بیشتر به معنای وفاداری به عهد و پیمان با خدا و رعایت شریعت تلقی می‌شود (Beheshti, 2024). اما در عهد جدید، حقیقت شخصیتی زنده است؛ عیسی خود را «راه و راستی و حیات» معرفی می‌کند و دستیابی به حقیقت از طریق رابطه شخصی با او و پذیرش محبت الهی ممکن می‌شود (Burger, 2024). این تحول معرفت‌شناختی، روش‌های تربیتی را نیز دگرگون می‌سازد؛ از آموزش قوانین و قصص تاریخی در عهد قدیم به روایت‌های تمثیلی، دعوت به ایمان شخصی و تغییر قلب در عهد جدید (Baniasadi & Hasanpoor, 2023).

در حوزه نهادهای اجتماعی تربیت، خانواده در عهد قدیم بیشترین نقش را دارد. والدین موظف بودند آموزه‌های الهی را به فرزندان منتقل کنند و زندگی خانوادگی بستر اصلی انتقال ایمان و ارزش‌های اخلاقی بود (Rezvani & Erfani, 2018). در عهد جدید، با وجود اهمیت خانواده، رسالت تربیتی به افق‌های جهانی گسترش می‌یابد. مأموریت بزرگ مسیح به شاگردان برای تعلیم همه قوم‌ها، تربیت را از چارچوب قومی و خانوادگی به مأموریتی جهانی و کلیسایی بدل می‌سازد (Mousavizadeh, 2024). این تحول باعث شد تربیت مسیحی از آغاز، چشم‌اندازی بین‌المللی و میان‌فرهنگی پیدا کند و ارزش‌های محبت و رستگاری را برای همه انسان‌ها عرضه نماید (Yusupov et al., 2023).

از منظر هستی‌شناسی نیز وجوه اشتراک و افتراق متعددی وجود دارد. هر دو عهد خدا را خالق جهان و سرچشمه حیات می‌دانند، اما تصویر او متفاوت است. در عهد قدیم، خداوند بیش از هر چیز به عنوان خالق مقتدر و قانون‌گذار مطلق معرفی می‌شود که عدالت او در تاریخ قوم اسرائیل جلوه گر است (Ahangaran, 2022; Beheshti, 2024).

درست زندگی معرفی می‌کند و انسان را به تأمل و پرهیز از جهالت دعوت می‌نماید (Ahangaran, 2022). در عهد جدید، عقل در کنار ایمان قرار می‌گیرد؛ پولس رسول تأکید دارد که مؤمنان باید همه چیز را بیازمایند و حکمت روحانی را برای تشخیص اراده خداوند به کار گیرند (Johnson, 2017). بنابراین، هر دو عهد عقل را وسیله‌ای برای شناخت و هدایت می‌دانند، اما عهد جدید آن را با تجربه ایمان تلفیق می‌کند و از عقلانیت صرف به سوی عقلانیتی دینی و مبتنی بر رابطه شخصی با خدا حرکت می‌کند (Burns et al., 2023).

تجربه زیسته و تاریخ جمعی نیز وجه اشتراک معرفت‌شناسی دو عهد است. در عهد قدیم، تجربه تاریخی قوم بنی‌اسرائیل - از خروج تا تبعید و بازگشت - بستر برای تعلیم و عبرت‌گیری فراهم می‌سازد و آموزه‌های الهی در متن زندگی و تاریخ تحقق می‌یابند (Maaref & Shayani, 2015). در عهد جدید نیز تجربه شخصی ایمان و زندگی در جامعه مسیحی جایگاهی محوری دارد. مسیح شاگردان خود را از طریق همراهی عملی و مشاهده زندگی‌اش تعلیم می‌داد و کلیسا به عنوان اجتماع ایمانی محلی برای رشد و تداوم این تجربه است (Mousavizadeh, 2024; Mulyatno & Widodo, 2024). این هر دو نشان می‌دهد که تربیت دینی تنها در حوزه نظری باقی نمی‌ماند بلکه در بستر حیات جمعی و تجربه فردی تکوین می‌یابد (Adiyono et al., 2024).

با وجود این اشتراک‌ها، تفاوت‌های بنیادینی نیز در معرفت‌شناسی دو عهد دیده می‌شود. عهد قدیم بیشتر بر شریعت‌محوری و اجرای دقیق احکام الهی برای دستیابی به حکمت و رستگاری تأکید دارد (Soleimani & Bagheri, 2022). تورات به عنوان قانون زندگی، معیار تشخیص درست از نادرست معرفی می‌شود و تربیت حول محور فرمان‌های الهی و اطاعت از آن‌ها می‌چرخد (Barton, 2020). در مقابل، عهد جدید معرفت را از حوزه شریعت خشک به تجربه ایمان زنده و تحول درونی منتقل می‌کند. مسیح تأکید دارد که حقیقت نه در اطاعت صرف از قانون بلکه در شناخت شخص او و

2024). در عهد جدید، علاوه بر خالقیت، بُعد نجات‌بخشی خداوند از طریق مسیح برجسته می‌شود و رابطه خدا با انسان به رابطه‌ای محبت‌آمیز و رهایی‌بخش تغییر می‌یابد (Burger, 2024; Burns et al., 2023). این دگرگونی، پیامدهای تربیتی عمیقی دارد؛ زیرا غایت تربیت دیگر صرفاً اطاعت از خالق مقتدر نیست بلکه ورود به حیات نو و تجربه محبت نجات‌دهنده است (Arthur, 2021).

انسان‌شناسی نیز در دو عهد تحول یافته است. عهد قدیم انسان را دارای فطرت نیکو، توانایی اخلاقی و مسئولیت در برابر خدا می‌داند، هرچند سقوط و گناه نیز در آن مطرح است اما بیشتر تأکید بر توان بازگشت و توبه فردی است (Azad et al., 2021). در عهد جدید، مفهوم گناه نخستین برجسته‌تر می‌شود و انسان نیازمند فیض و رستگاری مسیح معرفی می‌گردد (Brown, 2015). این تفاوت نگاه، بر رویکردهای تربیتی اثر می‌گذارد؛ در عهد قدیم تربیت با تأکید بر پرورش فضیلت‌های اخلاقی و اطاعت از احکام الهی آغاز می‌شود، اما در عهد جدید تربیت از پذیرش ناتوانی انسان بدون فیض الهی و ضرورت دگرگونی در مسیح شروع می‌شود (Burns et al., 2023).

مفهوم آزادی و اختیار نیز در هر دو عهد وجود دارد، اما تفسیر آن تفاوت دارد. در عهد قدیم، آزادی به معنای توان انتخاب راه درست و پایبندی به پیمان الهی است (Soleimani & Bagheri, 2022). در عهد جدید، آزادی در پرتو رهایی از گناه و قدرت بخشیدن روح‌القدس معنا می‌یابد؛ آزادی حقیقی زمانی تحقق می‌یابد که انسان در پیروی از حقیقت و محبت گام بردارد (Rutherford, 2021). این تفاوت موجب می‌شود تربیت مسیحی بر شکل‌گیری آزادی درونی و قدرت انتخاب بر اساس عشق الهی تأکید بیشتری داشته باشد، در حالی که عهد قدیم بیشتر بر مسئولیت‌پذیری در قبال قانون الهی تمرکز دارد (Mulyatno & Widodo, 2024).

در نهایت، تحول ارزش‌ها از قانون‌محوری به محبت‌محوری برجسته‌ترین تفاوت هستی‌شناختی میان دو عهد است. عهد قدیم

نظامی عادلانه و منسجم از قوانین برای هدایت زندگی بشر فراهم می‌آورد و تربیت را به معنای درونی‌سازی این قوانین می‌بیند (Ahangaran, 2022). اما عهد جدید با محور قرار دادن محبت الهی، قوانین را به اصولی در خدمت عشق و بخشش بدل می‌کند و هدف تربیت را پرورش انسان‌های دوست‌دار خدا و همنوع قرار می‌دهد (Arthur, 2021; Burger, 2024). این تحول، بُعد عاطفی و وجودی تربیت را تقویت می‌کند و آن را از صرف آموزش ضوابط به پرورش قلب و وجدان انسانی ارتقا می‌بخشد (Baniasadi & Hasanpoor, 2023).

این مقایسه نشان می‌دهد که هر دو عهد ضمن اشتراک در منابع معرفت و غایات اخلاقی، از نظر شیوه دستیابی به حقیقت، تعریف آزادی و نوع نگاه به انسان و خداوند تفاوت‌های مهمی دارند. مطالعه این تفاوت‌ها می‌تواند برای فلسفه تعلیم و تربیت معاصر الهام‌بخش باشد و راهی برای تلفیق قانون و محبت، عقل و ایمان، و تجربه فردی و جمعی در فرآیند پرورش انسان ارائه دهد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر مقایسه تطبیقی مبانی فلسفی تربیت در عهد قدیم و عهد جدید، تلاش کرد نشان دهد که چگونه دو متن بنیادین در سنت‌های یهودی و مسیحی، چارچوب‌هایی متفاوت اما مرتبط برای شکل‌گیری اندیشه تربیتی فراهم می‌کنند. این بررسی آشکار ساخت که هرچند هر دو عهد در ریشه‌های وحیانی، اخلاقی و انسان‌محور بودن اشتراک دارند، اما در مسیر تبیین حقیقت، تصویر انسان و خدا، و اهداف غایی تربیت از یکدیگر فاصله می‌گیرند و تحولات مهمی در گذر از عهد قدیم به عهد جدید رخ داده است. در حوزه معرفت‌شناسی، هر دو متن وحی الهی را سرچشمه بنیادین دانسته و برای عقل و تجربه زیسته جایگاه قابل توجهی قائل شده‌اند. عهد قدیم با تمرکز بر شریعت و سنت‌های قومی، معرفت را در بستر قانون‌گذاری و پایبندی عملی به احکام الهی تعریف می‌کند و تعلیم را فرآیندی برای انتقال مقررات و حکمت‌های مکتوب می‌داند. در مقابل، عهد جدید با آوردن مسیح به عنوان کلام زنده و تجسد

حقیقت، مسیر شناخت را از سطح قانون و متن به سطح ارتباط وجودی و ایمان شخصی ارتقا می‌دهد. این تحول معرفت‌شناختی، تربیت را از انضباط مبتنی بر ترس و الزام به تجربه‌ای مبتنی بر عشق، تحول قلب و رشد معنوی سوق می‌دهد.

از منظر هستی‌شناسی، هر دو عهد خداوند را خالق و سرچشمه حیات می‌شناسند، اما در عهد جدید مفهوم خداوند نجات‌بخش و محبت‌آفرین برجسته می‌شود و رابطه انسان با خدا از رابطه‌ای مبتنی بر اطاعت و خوف به رابطه‌ای آمیخته با محبت، رهایی و بازسازی درونی تغییر می‌کند. این جابه‌جایی مفهومی، اهداف تربیتی را نیز دگرگون می‌سازد؛ اگر در عهد قدیم تربیت عمدتاً به پیروی از قانون و تحقق عدالت الهی محدود می‌شود، در عهد جدید رسیدن به حیات نو، تغییر درونی، بخشش و خدمت اجتماعی در قانون قرار می‌گیرد. تفاوت نگاه به انسان نیز پیامدهای مهمی برای تعلیم و تربیت دارد. در عهد قدیم، انسان موجودی برخوردار از فطرت نیکو و ظرفیت اخلاقی تصویر می‌شود که می‌تواند با تلاش و بازگشت به خداوند راه درست را بیابد. اما عهد جدید با تأکید بر ناتوانی ذاتی انسان در رهایی از گناه بدون فیض الهی، مسیر تربیت را از خوداتکایی به خدااتکایی تغییر می‌دهد و بر تجربه نجات و دگرگونی در مسیح تأکید می‌کند. این تفاوت سبب می‌شود نظام‌های تربیتی مبتنی بر عهد جدید بیش از گذشته بر تحول وجودی، تواضع، و پذیرش کمک الهی متمرکز شوند.

در زمینه آزادی و اختیار نیز گرچه هر دو سنت بر امکان انتخاب درست تأکید دارند، اما معنای آزادی دگرگون می‌شود. آزادی در عهد قدیم بیشتر توانایی وفاداری به پیمان الهی و حفظ هویت دینی و قومی است، در حالی که در عهد جدید آزادی به معنای رهایی از قید گناه و دستیابی به زندگی جدید در پرتو حقیقت و محبت تعریف می‌شود. این تغییر معنا، تربیت را از آموزش وظایف و مسئولیت‌ها به پرورش اراده آزاد برای انتخاب آگاهانه و اخلاقی در چارچوب عشق الهی سوق می‌دهد.

تغییر در غایت‌های تربیتی از مهم‌ترین نتایج این مطالعه است. عهد قدیم با ساختار قانون‌محور خود به دنبال ایجاد جامعه‌ای عادل و اخلاق‌مدار بود که هویت دینی‌اش را در پرتو اطاعت از شریعت حفظ می‌کرد. عهد جدید این افق را فراتر می‌برد و هدف تربیت را دستیابی به کمال انسانی از طریق محبت، خدمت و عدالت اجتماعی معرفی می‌کند. چنین رویکردی به‌ویژه در جهان معاصر که نیازمند تلفیق ارزش‌های اخلاقی با همزیستی جهانی و احترام متقابل است، ظرفیت‌های تازه‌ای برای بازاندیشی در نظام‌های آموزشی عرضه می‌کند.

بررسی تحول روش‌های تربیتی نیز نشان داد که انتقال از آموزش دستوری و روایت‌های تاریخی در عهد قدیم به روش‌های تمثیلی، زندگی‌محور و تجربی در عهد جدید، تصویر نوینی از فرآیند تعلیم و تربیت پدید آورده است. در مسیحیت اولیه، زندگی مسیح، روایت‌های تمثیلی و مشارکت در جامعه ایمانی وسیله‌ای برای پرورش انسان‌های متعهد و اخلاقی بودند. این شیوه‌ها، بر خلاف تأکید عهد قدیم بر تکرار و حفظ سنت‌ها، امکان انطباق‌پذیری بیشتری با تحولات فرهنگی و اجتماعی فراهم می‌کنند و می‌توانند الگویی کارآمد برای نظام‌های آموزشی پویا و تحول‌محور باشند.

این مطالعه همچنین جایگاه خانواده و اجتماع را در هر دو سنت برجسته کرد. خانواده در عهد قدیم مرکز ثقل تربیت است و والدین مسئولیت انتقال ایمان و اخلاق را به نسل بعد بر عهده دارند. در عهد جدید، این نقش حفظ می‌شود اما با توسعه مأموریت جهانی مسیح و شکل‌گیری کلیسا، نهاد تربیتی از سطح خانوادگی فراتر رفته و بُعدی بین‌المللی و میان‌فرهنگی یافته است. این تحول می‌تواند برای نظام‌های تربیتی امروز الهام‌بخش باشد تا ضمن حفظ بنیان خانواده، افق‌های جهانی و تعامل میان فرهنگ‌ها را تقویت کنند.

در مجموع، مطالعه تطبیقی حاضر نشان داد که گذر از عهد قدیم به عهد جدید نه به معنای گسست بلکه به منزله تکامل و تعمیق مفاهیم معرفتی و هستی‌شناختی است. هر دو متن با وجود تفاوت‌ها، بنیانی غنی برای تفکر تربیتی فراهم می‌آورند که می‌تواند در بازتعریف

معنوی، شیوه‌های نوینی برای پرورش انسان‌های متعهد، آزاد و نوع‌دوست طراحی کنند. چنین رویکردی می‌تواند پلی میان سنت و نوگرایی، متن و تجربه، و دین و اخلاق جهانی بسازد و در نهایت، راهی برای غنای معنوی و اخلاقی جوامع معاصر فراهم آورد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The philosophical foundations of education play a pivotal role in shaping educational goals, curricula, and pedagogical practices. In the context of religious traditions, particularly the Judeo-Christian heritage, these foundations are deeply intertwined with theology, epistemology, and ontology. The Old Testament emphasizes covenantal fidelity and law as the core sources of wisdom and moral formation, framing education primarily as transmission of divine commandments and historical narratives to maintain communal identity and ethical integrity (Barton, 2020; Soleimani & Bagheri, 2022). In contrast, the New Testament introduces a transformative paradigm in which truth is personified in Jesus Christ, and educational engagement becomes an existential and relational encounter aimed at inner change rather than external compliance (Brown, 2015; Burger, 2024). This comparative inquiry is essential to illuminate how conceptions of knowledge, truth, human nature, and divine purpose shift between the two testaments and to explore their implications for contemporary educational theory (Beheshti, 2024; Mulyatno & Widodo, 2024). Although many scholars have examined theological anthropology and the moral imperatives of both scriptures (Arthur, 2021; Burns et al., 2023), there remains a gap in integrating epistemological and ontological

آموزش معاصر، به‌ویژه در زمینه تربیت اخلاقی و معنوی، الهام‌بخش باشد. تأکید عهد قدیم بر عدالت و قانون و در عین حال، تحول عهد جدید به سمت محبت، تغییر درونی و رسالت جهانی، می‌تواند الگویی متعادل برای نظام‌هایی باشد که در جستجوی هم‌زمان نظم و پویایی، انضباط و آزادی، و حقیقت و محبت‌اند.

این یافته‌ها می‌تواند مسیر تازه‌ای برای پژوهش‌های آینده بگشاید تا از میراث مشترک و متمایز یهودیت و مسیحیت در پاسخ به چالش‌های تربیتی جهان امروز بهره گیرند. نظام‌های آموزشی می‌توانند با الهام از این تحلیل، ضمن پاسداشت ریشه‌های اخلاقی و

dimensions into a coherent comparative model that can inform modern philosophy of education.

This study employs a comparative philosophical analysis, focusing on the textual and conceptual content of the Old and New Testaments while systematically engaging with interpretive frameworks in contemporary Islamic and Christian scholarship. Primary analysis involves extracting educationally significant themes from canonical texts such as the Torah, Prophets, Wisdom Literature, the Gospels, and Pauline epistles (Johnson, 2017; Maaref & Shayani, 2015). These themes are examined alongside insights from classical and modern thinkers who have approached religious education from both epistemological and ontological standpoints (Ahangaran, 2022; Ahmadpour et al., 2022). The analysis is framed within hermeneutical and theological-educational methods, attending to historical context, linguistic nuance, and the practical function of revealed knowledge. This dual-layered approach allows for the identification of continuities—such as the role of divine revelation and moral reasoning—as well as significant discontinuities, particularly the New Testament's reorientation of truth and human transformation.

The study finds that both testaments uphold divine revelation as the principal source of educational knowledge, but they conceptualize and mediate it differently. The Old Testament presents revelation

primarily as codified law and covenantal instruction meant to secure obedience and social justice (Barton, 2020; Beheshti, 2024). Wisdom is portrayed as a divine gift accessible through disciplined reflection, fear of the Lord, and the lived experiences of the covenant community (Ahangaran, 2022). In contrast, the New Testament personalizes revelation by identifying Jesus as the Logos, the living truth whose life and teachings become the ultimate pedagogical medium (Brown, 2015; Burger, 2024). Epistemology thus transitions from a law-text centered model to a relational and incarnational one, emphasizing faith as a transformative cognitive act (Burns et al., 2023). While reason remains vital in both, its function evolves: in the Old Testament it organizes and safeguards law; in the New Testament it tests spirits, discerns divine will, and supports faith-informed moral action (Arthur, 2021; Johnson, 2017). Experiential learning also persists but shifts focus—from collective historical memory in Israel to personal conversion and community life in the Church (Adiyono et al., 2024; Mousavizadeh, 2024). Ontologically, both texts ground education in a vision of God as creator, yet their emphases diverge significantly. The Old Testament accentuates God's sovereignty, justice, and sustaining power, leading to a view of education that cultivates reverence, obedience, and covenantal loyalty (Ahangaran, 2022; Soleimani & Bagheri, 2022). Human beings are seen as created good, capable of moral action, and responsible for aligning with divine law despite vulnerability to sin (Azad et al., 2021). The New Testament, however, reframes God as both creator and redeemer; divine love and salvific action become central, redefining education as participation in a transformative relationship with God through Christ (Burger, 2024; Burns et al., 2023). Humanity is reinterpreted as fundamentally dependent on grace due to original sin and thus in need of inner renewal and new birth. This shifts the educational aim from mere ethical formation to spiritual regeneration and empowerment for service and justice (Arthur,

2021). Freedom and agency appear in both but acquire distinct meanings: in the Old Testament freedom is covenantal and law-anchored, while in the New Testament it is liberation from sin to love and serve (Mulyatno & Widodo, 2024; Rutherford, 2021).

By juxtaposing these findings, the study shows that the Old Testament offers a robust ethical-legal framework grounded in divine order and social responsibility, whereas the New Testament introduces a relational, grace-centered paradigm focused on love, transformation, and universal mission (Baniasadi & Hasanpoor, 2023; Yusupov et al., 2023). Both approaches contribute enduring insights: the former underscores the necessity of stable moral norms and communal identity, the latter inspires personal renewal and global inclusivity. This synthesis suggests that contemporary educational theory can benefit from integrating law's formative stability with love's transformative dynamism. Moreover, understanding how epistemology evolves from codified revelation to incarnational truth can help educators balance objective knowledge with subjective, experiential engagement. Likewise, the ontological transition from a justice-dominated to a love-dominated divine-human relationship invites reconsideration of educational goals—from compliance and preservation toward creativity, compassion, and holistic flourishing (Beheshti, 2024; Mousavizadeh, 2024).

Overall, this comparative analysis demonstrates that the Old and New Testaments, despite differing theological emphases, together offer a comprehensive and deeply humanistic vision for education. They collectively affirm that knowledge arises from a synergy of divine revelation, rational inquiry, and lived experience; that human beings are moral and spiritual agents with capacity for growth; and that education must aim at both personal integrity and social justice. The trajectory from law to love, from external obedience to internal transformation, can guide modern educational philosophy to design systems that preserve ethical depth while fostering freedom,

empathy, and creative responsibility. Such an integrated paradigm is particularly valuable in pluralistic and global contexts, where sustaining moral coherence and promoting intercultural understanding are simultaneous challenges. By revisiting these ancient texts with philosophical rigor and educational intentionality, scholars and practitioners can enrich current debates on the purpose and methods of forming individuals and communities capable of ethical resilience, intellectual vitality, and compassionate action.

References

- Abbasian, A., Jajizadeh, M., & Mirian, S. A. (2022). Philosophical foundations of human education in the Qur'an. *Islamic Lifestyle with Health Orientation*, 6(4), 238-372.
- Adibmanesh, M. (2020). Philosophical analysis of spiritual curriculum elements in primary and secondary education. *Islamic Educational Sciences*, 244-264.
- Adiyono, A., Nurohman, D., & Harun, M. (2024). The Socioanthropology of Islamic Education: Integrating Social, Cultural, and Anthropological Perspectives. *Al-Banjari: Jurnal Ilmiah Ilmu-Ilmu Keislaman*, 23(1), 28-50.
- Ahangaran, M. (2022). A critical approach to understanding the divine purpose in human education. *Tarbiat Motaali*, 3, 43-30.
- Ahmadpour, M., Ahmadpour, T., & Emami, S. (2022). Religious upbringing strategies from the perspective of Islamic philosophy of education. *Maaref Olum Eslami va Olum Ensani*, 11, 325-341.
- Arthur, J. (2021). *A Christian education in the virtues: Character formation and human flourishing*. Taylor & Francis.
- Azad, M., Bakhtiar Nasrabadi, H., & Golestani, S. H. (2021). The anthropological foundations of moral education from the perspective of Allameh Javadi Amoli and Mohammad Ghazali. *Akhlag Vahyani*, 115-142.
- Baniasadi, R., & Hasanpoor, M. (2023). A comparative study of the goal of human moral life in the Holy Qur'an, the Old Testament and the New Testament. *Comparative Study of Religions and Mysticism*, 7(1), 11-133.
- Barton, J. (2020). *The Old Testament*. Oxford University Press.
- Beheshti, M. (2024). *Educational foundations from the perspective of the Qur'an*. Research Institute for Culture and Islamic Thought.
- Brown, R. E. (2015). *An Introduction to the New Testament*. Yale University Press.
- Burger, H. (2024). *Jesus Christ, Hermeneutics, and Scripture: From Epistemology to Soteriology*. Wipf and Stock Publishers.
- Burns, J. P., Trigg, J. W., & Kalantzis, G. (2023). *Theological Anthropology: Revised and Expanded Edition*. Fortress Press.
- Johnson, D. (2017). *Epistemology and Biblical Theology: From the Pentateuch to Mark's Gospel*. Routledge.
- Maaref, M., & Shayani, A. (2015). Comparative study of social moral values in the Qur'an and the Testaments. *Basirat and Islamic Education*, 12(35), 1-25.
- Mousavizadeh, M. (2024). The role of education and training in human flourishing. International Conference on Psychology, Education and Lifestyle.
- Mulyatno, C. B., & Widodo, A. (2024). Ontological Dimension of Community Education Refers to Augustine's Thought in The City of God. *Verbum Vitae*.
- Rezvani, F., & Erfani, M. (2018). Background of philosophy of education. Science and Supra-science Conference, Mashhad.
- Rutherford, J. A. (2021). *The Gift of Seeing: A Biblical Perspective on Ontology*. Teleioteti.
- Soleimani, A., & Bagheri, M. (2022). Philosophical foundations of education in Juz' Thalathun of the Holy Qur'an. *Philosophical and Macro Thoughts*.
- Yusupov, S., Barros, A., & Belo, O. (2023). Extracting Knowledge from Testaments—An Ontology Learning Approach. International Symposium on Distributed Computing and Artificial Intelligence,